

مطالعه ی حدّ و قذف از دیدگاه کتاب های لغت و منابع فقهی

حسن اسدی^۱، هرمز قنبری^۲

^۱ عضو هیات علمی گروه فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین.

^۲ دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین.

نام نویسنده مسئول:

هرمز قنبری

چکیده

حد و قذف از موضوعات فقهی است که پیرامون آن تحقیقات گسترده ای صورت نپذیرفته و زمینه های بکر فراوان دارد. بی تردید از آنجا که فقیهان زمان و انرژی کمتری را در این خصوص صرف کرده اند، کنکاش در این موضوع مجال اندیشه و نظریه های نوین را فراهم می کند. امید است این تحقیق دریچه کوچکی باشد برای تمرکز بیشتر در بحث حدود و تعزیرات. در این نوشتار معنای لغوی و اصطلاحی حدّ و قذف از دیدگاه کتاب های لغت و منابع فقهی مورد بررسی قرار گرفته است. و نشان داده شده که حدّ از نظر لغت به معنای مرز و قانون است و قذف به معنای پرتاب کردن. از دیدگاه اصطلاح حدّ به مجازاتی می گویند که برای برخی از گناهان از جانب شارع مشخص شده است و اصطلاح قذف در مورد نسبت زنا و لواط به کار می رود. قذف به دلیل اینکه یک تجاوز ظالمانه در حق مقذوف است، گذشته از آن که موجب مجازات بدنی قاذف می گردد، باعث آسیب رسیدن به اعتبار و شخصیت او نیز می شود. به این معنی که قاذف با ارتکاب قذف، کذب و دروغ گویی و پای بند نبودن به احکام الهی و اخلاقی خود را برملا می کند و از اعتبار لازم می افتد و در کارهایی که شاهد و گواه لازم است کلام او از اعتبار ساقط است. در این پژوهش مطالعه ی حدّ و قذف از دیدگاه کتاب های لغت و منابع فقهی را مورد بررسی قرار می دهیم.

واژگان کلیدی: حد، قذف، منابع فقهی، کتاب.

مقدمه

انسان به حکم مدنی الطبع بودن و به منظور رفع نیازهای خود به زندگی اجتماعی روی آورده است، و روز به روز بر دامنه این نیازها افزوده می شود. ولی به دلیل میل به زیاده خواهی و فزون طلبی یا عدم توانایی در رفع نیازهای خود به حقوق دیگران تعرض می نماید. همین امر باعث بروز اختلاف و تعارض در عرصه زندگی اجتماعی بین انسانها می شود. یکی از راهکارهای اساسی برای پیشگیری از بروز اختلاف و جلوگیری از تضییع حقوق مردم و یا برخورد با جرایم قضایی، تدوین قوانین مختلف و تاسیس نهادهای قضایی است. پا به پای به وجود آمدن نیازها، قوانین جدیدی هم جهت ساماندهی به وضعیت موجود شکل می گیرد.

بدیهی است که انسانها از نظر خلق و خو و اندیشه مانند هم نیستند و در بین آنها فراوانند کسانی که برای جان و مال مردم ارزشی قائل نیستند و تنها به فزون خواهی خویش می اندیشند. قوانین جامعه باید به گونه ای باشد که این افراد را به وحشت اندازد تا قصد تضییع حقوق دیگران را در سر نپرورانند و به حق خود قانع باشند.

مکتب اسلام دین زندگی است و با داشتن برنامه های فردی و اجتماعی فراوان، زنده و پویاست. قوانین اسلام ظرفیت اداره کردن جامعه شبانی و جامعه مدرن امروزی را دارد. پیامبر اسلام ۱۳ سال در مدینه سر رشته جامعه را به دست داشت و حکومت می کرد. بسیاری از آیه های قرآن که وضع قانون برای جامعه می کنند در همین دوران بر پیامبر نازل شده است و جرایم اجتماعی مانند قتل، سرقت، زنا، قذف و دارای احکام ویژه ای می باشد.

در بین برخی از قوانین اسلام حقوق و تکالیفی وجود دارد که مربوط به ارتباط انسانها با همدیگر است. ارتباط بین انسانها گاهی مانند ازدواج و جدایی است که مباحث نکاح و طلاق را شامل می شود و در گذشته گاهی مانند برده و کنیز بوده که شامل موضوع عبد و امه می شود. و گاهی در مورد ضرب و جراحت و قتل است که در بحث قصاص و دیات طرح می شود. و آنچه به شیوه تجارت و معاملات نظر دارد در کتاب متاجر و آنچه مربوط به مسایل ارث است در کتاب ارث مورد دقت قرار می گیرد. و در برخی به اختلاف بین انسانها اشاره شده که مربوط به بحث قضا و شهادت است. گاهی نیز به نظارت بر رفتار یکدیگر نظر افکنده شده که در امر به معروف و نهی از منکر مورد کنکاش قرار می گیرد و گاهی به مسایل ارتباطات نامشروع جنسی نظر دارد که در حد زنا و لواط بیان می شود. گاهی نیز به نسبت های ناروا و فحاشی نظر دارد که در مباحث حدود و تعزیرات آن را مورد دقت قرار می دهد.

شیوه متداول فقهای شیعه این گونه بوده که ابتدا از بحث طهارت آغاز می کردند و به ترتیب سلسله مباحث فقه پیش می رفتند و معمولاً آنگاه که مباحث حدود و تعزیرات می رسیدند کمتر عنایت می ورزیدند و مباحث حدود بیشتر از مباحث طهارت و صلاه دارای زمینه های بکر است و نیازمند نو آوری است. برای نمونه اگر به بحث رکوع و یا سجده نگاه کنیم می یابیم که چقدر وقت و توان فقها را با خود به همراه دارد. برای هر مسأله فرعی و در هر فرع نکته های فراوانی ذکر گردیده. گویا مطالب مانند تسبیح در دست فقیه از این طرف به آن طرف گردیده و پنبه آن زده شده است. نهایت تلاش یک فقیه در عصر کنونی این است که احتیاط واجبی را به احتیاط مستحب بدل کند و به عکس. اما در بحث حدود و تعزیرات زمینه نو آوری و خلاقیت فراوانی است.

بکر ماندن بسیاری از مباحث حدود و تعزیرات موجب شده جامعه امروز بیشتر به آنها نیازمند شود و به همین جهت است که می بینیم برخی از فقیهان معاصر به این مهم پرداخته اند و کوشیده اند تا از این طریق فقه شیعه را پویا تر نمایند. از طرف دیگر جوامع اسلامی در عصر کنونی به دلیل رشد رسانه بیش از پیش در معرض دید مردم جهان قرار گرفته و این امر موجب شده انسانهای سرزمین های دیگر از قوانین اجتماعی اسلام هم از نظر تئوریک و هم عملی اطلاع یابند و آن را مورد نقد و نظر قرار می دهند. فراوان یافت می شود که اسلام را از طریق مختلف دین خشونت معرفی می کنند و برای مدعای خود به اجرای حدود در برخی از جوامع مسلمانان اشاره می کنند و احکام قصاص، رجم، قذف را نشان از خشونت اسلام می دانند. این امر برای فقیه امروز مسئولیت می آورد و از او می طلبد با تمام مشکلاتی که سر راه خود دارد، پر کارتر باشد و علاوه بر فقه از منابع دیگر کمک بگیرد و به این قبیل مباحث بپردازد. حدو قذف از موضوعات فقهی است که پیرامون آن تحقیقات گسترده ای صورت نپذیرفته و زمینه های بکر فراوان دارد. بی تردید از آنجا که فقیهان زمان و انرژی کمتری را در این خصوص صرف کرده اند، کنکاش در این موضوع مجال اندیشه و نظریه های نوین را فراهم می کند. امید است این تحقیق دریچه کوچکی باشد برای تمرکز بیشتر در بحث حدود و تعزیرات.

تعریف اصطلاح ها و مفاهیم

قذف: اصطلاح فقهی است که به نسبت زنا و یا لواط گفته می شود.

قاذف: مراد از این مفهوم فردی است که نسبت زنا به دیگری داده است.

مقذوف: مراد از این مفهوم فردی است که مورد قذف قرار گرفته است.

حد: اصطلاح فقهی است. شارع برای برخی از معصیت ها، مجازاتی مشخص نموده که به آن حد می گویند.

احسان: این مفهوم در مورد زن و مردی که همسر دارد به کار برده می شود.
حکم: اصطلاح حکم فتوایی است که فقیه پس از بررسی منابع فقهی استنباط می کند.

پرسش های تحقیق

از قذف گاهی به رمی به زنا و یا رمی به لواط یاد شده. ارتباط بین قذف و رمی یکی از پرسش هایی است که از دیدگاه لغت و اصطلاح مورد بررسی قرار می گیرد.
پرسش دیگری که برای یافتن پاسخ آن تلاش شده قذف انسان است. انسان برترین مخلوق آفرینش است و دارای حرمت است و حرمتش باید پاس داشته شود. آیا به صرف مسلمان نبودن می توان او را تحقیر نمود و تیغ تهمت و دشنه دشنام را در قلبش فرو نشانند؟ قذف بار معنایی قبیحی دارد و به همین جهت نیز حد دارد آیا قذف انسان غیر مسلمان جایز است؟ بررسی شرایط حد قذف از موضوعات دیگر این تحقیق است. آیا اگر فردی بدون دانستن معنای لغت، واژه قذف را بکار برد قاذف است و باید به او حد زد؟ آیا اگر فردی در حالت عصبانیت به دیگری دشنام دهد شرایط حد قذف محقق می شود؟ نظریه ای که در این موضوع به عنوان پیش فرض مطرح می شود تا در سیر بحث اثبات و یا رد شود این است که قذف خبر است و با سب تفاوت دارد. قذف آنگاه محقق می شود که فرد به تبعات کلام خود توجه داشته باشد. و اگر سخنی بدون توجه به آثار آن بیان شود قذف نیست و حد ندارد بلکه سب است و تعزیر دارد.

روش تحقیق

فقیهان شیعه برای استنباط احکام شرعی از ۲ روش پیروی می کنند. برخی از آنان با بررسی متن و سند حدیث و دقت در مبانی اصول به استنتاج حکم می پردازند. این گروه از فقها آنگاه که به استنتاج حکم می پردازند گرچه ممکن است به نظریه های فقهی قدما و متاخرین آگاهی داشته باشند اما می کوشند نظریه فقهی شان متأثر از دیگران نباشد. تمرکز آنان بیشتر در این است که به فهم خودشان از روایت و آیه قرآن عمل کنند.

گروه دیگر از فقیهان آنگاه که به استنتاج حکم می پردازند گذشته از بررسی های حدیثی و رعایت قواعد اصولی، به دیدگاه های فقهی دیگر توجه دارند و در کنار حدیث فهم فقیهان متقدم را محترم می شمردند و در برداشت نظر فقهی شان از آن تاثیر می پذیرند. در این پژوهش برای یافتن پاسخ پرسش ها کوشش می شود در کنار بررسی احادیث از دیدگاه فقها بهره گرفته شود اما متأثر از فهم و برداشت خاصی نباشد.

بدیهی است که برخی از پرسش های فقهی در زمان های گذشته مطرح نشده و به همین جهت پاسخی صریحی نیز برای آن پیدا نمی شود، اما می توان با کنکاش در کتاب های فقه برخی عبارت ها که اشاره به آن مطلب دارد و یا می تواند قرینه باشد را یافت و از آن بهره گرفت. تکنیک دیگری که در این مجال به محقق کمک می کند، بررسی اصول و قواعدی است که با استفاده از آن بتوان پاسخ پرسش های نوین را کشف نمود.

- حد و قذف از دیدگاه لغت و اصطلاح

- حد از دیدگاه لغت

در لغت نامه دهخدا در این معانی به کار رفته است: «دفع (منتهی الارب اقوب الموارد). منع باز داشتن از کاری (تاج المصادر بیهقی. منتهی الارب اقوب الموارد). تیز کردن، چنانکه کار را با سوهان و سنگ و جز آن. (از منتهی الارب) تمیز کردن چیزی از چیزی: جدا کردن چیزی را از چیزی. پدید کردن (از منتهی الارب). کنار چیزی پدید کردن. (تاج المصادر بیهقی و زوزنی و منتهی الارب). تعریف کردن (اصطلاح منطقی). خشم گرفتن بر (از منتهی الارب و اقرب الموارد). تیز کردن بر کسی (تاج المصادر بیهقی) حد بر کسی برانندن. (تاج المصادر بیهقی). حد زدن (منتهی الارب و اقرب الموارد) جامه سوک پوشیدن زن در سوک شوی. جامه سوک پوشیدن زن بعد از وفات زوج. (از منتهی الارب). تیز گردیدن. (منتهی الارب. اقرب الموارد) تیزی. تندگی. برندگی. (آندراج). حد. حائل میان دو چیز (منتهی الارب). حاجز بین دوشی. فاصل میان دو چیز. الفصل بینک و بینه. (تعریفات جرجانی). نهایت هر چیز. منتهای هر چیز. (منتهی الارب). کران. کرانه. (ترجمان عادل بن علی منسوب بجرجانی) کناره. کناره (مذهب الاسماء). غایت. جانب. سوی. طرف. (آندراج). سمت. زی. جهت. ضلع. جنبه. دلاوری (منتهی الارب). تیزی شراب. سورت شرابی. (منتهی الارب) سبکی مردم از غضب. (منتهی الارب). جاه. (مذهب الاسماء) گناه.

ذنب که حد دارد. اصبت حد ای ذنبا (از منتهی الارب) تیز نای کارد و شمشیر (مذهب الاسماء). حکم شرعی. (اصطلاح فقهی) ج، حدود (منتهی الارب).. اندازه. مقدار. قدر. طور. شوبوب. (اقرّب الموارد).» (۱)

در فرهنگ فارسی معین این معانی ذکر گردیده است:

«۱- اندازه ها. از اندازه خود در گذشتن، پا از گلیم خود درازتر کردن

۲- سوی ها، کرانه ها، مرزها، سامان ها

۳- آیین ها. روش ها، کنار و گوشه ها، آیین ها و روش ها.» (۲)

در فرهنگ فشرده سخن این معانی آمده است:

«۱- آنچه در حیطه اختیار، توانایی، و قوای شخصی فرد قرار دارد: شما باید حد خودتان را بدانید و در این جور کارها دخالت نکنید.

۲- اندازه؛ مقدار (معمول یا مورد پذیرش)

۳- اندازه. دامنه یا شرایطی که چیزی یا کسی را محدود یا مقید میسازد: روزنامه ها نباید در بیان مطالب از حدی که قانون مشخص

کرده فراتر بروند

۴- مرز یا کناره یک زمین یا سرزمین

۵- (فقه) مجازات شرعی تعیین شدهای که در قبال ارتکاب جرم اجرا می شود

۶- (ریاضی) مقداری که وقتی متغیر به اندازه کافی به آن نزدیک شود، تابع به قدر دل خواه به آن مقدار نزدیک شود

۷- (منطق) تعریف شیء به وسیله صفات ذاتی آن به صورتی که شامل افراد آن نوع باشد و غیر آن را از تعریف خارج سازد.

۸- (قد). آخرین درجه و میزان چیزی؛ نهایت هر چیز

۹- (قد) سرزمین؛ زمین.

۱۰- (امص) (قد). تیزی و برنگی» (۳)

در ترجمه المنجد این چنین آمده است: «حَدّ و حَدَد: باز داشتن، دفع کردن، حد زدن، اندازه کردن، کناره چیزی را نمایان کردن،

تمیز دادن چیزی از چیزی، حرام کردن. حَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ عَنَّا: منع و رفع کرد خدا این را از ما. حَدَدْتُ عَلَيْهِ حَدًّا: خشم گرفتم بر او. أَحَدَ عَلَيْهِ:

بر او سوگواری نمود، لباس سیاه پوشید. حَدَّتِ الْمَرْأَةُ حَدًّا وَ حَدَادًا وَ أَحَدَتْ: جامه و لباس سیاه پوشید زن بعد وفات شوهر. حَدَّ الشَّيْءُ: تمیز

داد آن چیز را. حَدَّ السَّكِينُ: تیز کرد کارد را به سنگ یا سوهان.» (۴)

در کتاب المفردات به این شرح آمده است: «الْحَدُّ الْعَاجِزُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ الَّذِي يَمْنَعُ اخْتِلَاطَ أَحَدِهِمَا بِالْآخَرِ، يُقَالُ حَدَدْتُ كَذَا جَعَلْتُ

لَهُ حَدًّا يُمَيِّزُ وَ حَدَّ الدَّارَ مَا تَمَيَّزُ بِهِ عَنْ غَيْرِهَا وَ حَدَّ الشَّيْءَ الْوَصْفُ الْمَحِيطُ بِمَعْنَا الْمَمَيِّزِ لَهُ عَنْ غَيْرِهِ، وَ حَدَّ الزَّنا وَ الْخمر سَمِي بِهِ لَكُونِهِ مَانِعًا

لِمَتَاعِيهِ عَنْ مَعَاوِدِهِ مِثْلِهِ وَ مَانِعًا لِغَيْرِهِ أَنْ سِيلَكَ مَسْلَكَهُ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ) (۵)

در مجمع البحرین تحقیق زیبایی صورت پذیرفته است: «حَدَد: قوله تعالى: يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ [۵۸/ ۵] أَيْ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَعَادُونَهُمَا

أَنْ يَتَجَاوَزُوهُمَا، وَ قِيلَ يَجَانِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، أَيْ يَكُونُونَ فِي حَدِّ وَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فِي حَدِّ قَوْلِهِ حَدَّ اللَّهُ.

وَ فِي الْحَدِيثِ «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى الْحَدَّ حَدًّا» أَيْ عَذَابًا، وَ ذَلِكَ كَحَدِّ الْقَاذِفِ وَ الزَّانِي، وَ سَمِيَ حَدًّا

لَمَنْعِهِ مِنَ الْمَعَاوِدَةِ، وَ أَصْلُهُ مُصَدَّرٌ. وَ فِيهِ «إِقَامَةُ الْحَدِّ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْمَطَرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا».

وَ الْحُدُودُ الشَّرْعِيَّةُ عِبَارَةٌ عَنِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ مِثْلَ حَدِّ الْغَائِطِ كَذَا وَ حَدِّ الْوُضُوءِ كَذَا وَ حَدِّ الصَّلَاةِ كَذَا، قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «لِلصَّلَاةِ

أَرْبَعَةُ آلَافِ حَدٍّ».

وَ قَدْ حَصَرَهَا الشَّهِيدُ الْأَوَّلُ (ره) فِي رِسَالَتِهِ الْفُرْصِيَّةِ وَ النَّفْلِيَّةِ بِمَا يَبْلُغُ الْعِدَدَ الْمَذْكُورَ، فَمَنْ أَرَادَ ذَلِكَ وَقَفَ عَلَيْهِ. وَ مِنْهُ «أَقَمْتُمْ

حُدُودَهُ» أَيْ أَحْكَامَهُ وَ شَرَائِعَهُ وَ «يُضْرَبُ الْحُدُودُ بَيْنَ يَدَيِ الْإِمَامِ» أَيْ يُقِيمُهَا. وَ الْحَدُّ: الذَّنْبُ، وَ مِنْهُ أَصْبَتَ حَدًّا أَيْ ذَنْبًا يُوجِبُ الْحَدَّ. وَ يَحْدُ

لِي حَدًّا: أَيْ يَعِينُ لِي شَيْئًا وَ يَبِينُهُ لِي. وَ حَدُّ السَّيْفِ وَ غَيْرِهِ مِنْ بَابِ ضَرْبٍ وَ الْمَحَادَّةُ الْمَعَادَاةُ، وَ مِنْهُ إِنْ قَوْمًا حَادُونَا لَمَّا صَدَقْنَا أَيْ عَادُونَا وَ

خَالَفُونَا. وَ الْحَادُّ اسْمُ مُحَمَّدٍ ص فِي تَوْرَةِ مُوسَى ع لِأَنَّهُ يَحَادُّ مِنْ حَدِّ دِينِهِ قَرِيبًا كَانَ أَوْ بَعِيدًا وَ فِي الْحَدِيثِ «لَا يَزَالُ الْإِنْسَانُ فِي حَدِّ الطَّائِفِ

مَا فَعَلَ كَذَا» يَعْنِي ثَوَابَهُ ثَوَابِ الطَّائِفِ فِيمَا فَعَلَ. وَ فِي حَدِيثٍ وَصَفَهُ تَعَالَى «مَنْفَى عَنْهُ الْأَقْطَارُ مَبْعَدُ عَنْهُ الْحُدُودُ» أَيْ لَا يُوصَفُ بِحَدِّ يَتَمَيَّزُ بِهِ

عَنْ غَيْرِهِ. وَ فِي كَلَامِهِمْ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ لَا لِحَاجَةٍ، فَإِذَا كَانَ لَا لِحَاجَةَ اسْتَحَالَ الْحَدُّ، لِأَنَّهُ إِذَا نَسِبَ إِلَيْهِ الْحَدُّ فَقَدْ ثَبَتَ

اِحْتِيَاجُهُ إِلَيْهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا». وَ الْحَدُّ: الْحَاجِزُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ. وَ مِنْهُ حَدِّ عَرَفَاتٍ وَ هُوَ مِنَ الْمَازِمِينَ إِلَى أَقْصَى الْمَوْقِفِ. وَ جَمَعَ

الْحَدَّ حُدُودًا. وَ مِنْهُ حُدُودُ الْإِيمَانِ وَ يَجْمَعُهَا الشَّهَادَتَانِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ ص مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَلَاةُ الْخُمْسِ وَ الزَّكَاةُ وَ صَوْمُ شَهْرِ

رَمَضَانَ وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْحَدَادُ: تَرْكُ الزَّيْنَةِ. وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ الْحَدَادُ لِلْمَرْأَةِ الْمَتَوَفَى عَنْهَا زَوْجِهَا. وَ مِنْهُ حَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا تَحَدُّ

حَدَادًا بِالْكَسْرِ، فَهِيَ حَادٌ بِغَيْرِ هَاءٍ: إِذَا حَزَنَتْ عَلَيْهِ وَ لَبَسَتْ ثِيَابَ الْحُزْنِ وَ تَرَكَتِ الزَّيْنَةَ، وَ كَذَا أَحَدَتْ إِحْدَادًا فَهِيَ مُحَدٌّ وَ مُحَدَّةٌ، وَ أَنْكَرَ

الْأَصْمَعِيُّ الثَّلَاثِيَّ وَ اقْتَصَرَ عَلَى الرَّبَاعِيِّ. وَ فِي الْحَدِيثِ "لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَحْدَّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا الْمَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا حَتَّى يَقْضَى عَدَّتُهَا". وَ

الحدّة: ما يعترى الإنسان من النزق والغضب، يقال حد يحد حدا: إذا غضب. و في حديث سعد بن عبد الله عن أبي عبد الله ع قال و قد ذكر عنده رجل من أصحابنا و فيه حدّة، فقال: إن الله تعالى في وقت ما ذرأهم أمر أصحاب اليمين و ائتمرهم أن يدخلوا النار فدخلوها فأصابهم و هجها فالحدّة من ذلك الوهج، و أمر أصحاب الشمال و هم مخالفونا أن يدخلوا النار فلم يفعلوا فمن ذلك لهم سمت و قار. و عن الباقر (عليه السلام) و قد سئل ما بال المؤمن أحد شيء؟ فقال: لأن عز القرآن في قلبه و محض الإيمان في صدره، و هو عبد مطيع لله و لرسوله مصدق. و ربما كانت حدته على ما خالف المشروع و لم يمثل أمر الشارع لا مطلقا. (۶)

کاربرد واژه حد در قرآن کریم

واژه «حد» در سر تا سر قرآن به صورت جمع بکار برده شده است و در آیه های زیر به کار رفته: الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (۱۰) " فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (۱۱) "

"الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (۱۲) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ (۱۳) " أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. (۱۴) " تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (۱۵) " فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فإِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (۱۶) "

وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ. (۱۷) "

در هیچ کدام از آیه های بالا «حد» به معنای عقوبت نیست بلکه به معنای احکام الهی و اوامر و نواهی الهی می باشد. در تفسیر نمونه درباره واژه «حد» این توضیح آمده: «در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می خورد و آن تعبیر به "حد" و "مرز" است. و به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین تجاوز از حد و مرز محسوب می گردد. در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می دهد یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق العاده خطرناک است. قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می کند و بسان علائمی است که در این گونه مناطق قرار می دهند و لذا در آیه ۱۸۷ از سوره بقره می بینیم که حتی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است. "تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا" زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می دهد و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت ع می خوانیم که از موارد شبههناک نهی فرموده اند و گفته اند: "این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با یک غفلت انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود. (۷) مرحوم علامه طباطبایی نیز به این نکته اشاره می فرماید: "کلمه حد به معنای دیوار و حائل بین دو چیز است، حائلی که از اختلاط آن دو به یکدیگر جلوگیری کند و تمایز بین آن دو را حفظ کند، مانند حد خانه و بستان و منظور از حدود خدا در این جا احکام ارث و فرائض و سهام معین شده است که خدای تعالی در این دو آیه با ذکر ثواب بر اطاعت خدا و رسول در رعایت آن حدود و تهدید به عذاب خالد و خوار کننده در برابر نافرمانی خدا و تجاوز از آن حدود امر آن را بزرگ داشته است. (۸)

اقسام قذف

قذف هر چند از نظر ماهیت و آثار آن درباره اشخاص یک سان می باشد، اما از نظر حکمی درباره همسر و بیگانه متفاوت است. به این معنی که هرگاه شخصی همسر خود را متهم به زنا کند، این خود دو قسم است: یک مرتبه تنها او را به زنا متهم می کند که در این صورت حکم آن همان کیفر است و هشتاد تازیانه خواهد بود چنان که محمدبن مسلم عن ابی جعفر علیه اسلام: فی رجلٍ قال لامرأته یازانیة انازنیت بک قال علیه حدّ واحد لقذفه ایامها؛ محمدبن مسلم از امام باقر درباره مردی که به زن خود نسبت زنا داده سؤال می کند و امام جواب داد یک حدّ به خاطر قذفی که کرده بر او جاری می گردد و قسم دوم آن است که گذشته از نسبت زنا نفی ولدهم می نماید و می گوید: این فرزند از آن من نیست که در این صورت به جای حدّ، حکم لعان اجرا می گردد. چنان که: محمدبن مسلم عن احدهما علیهما السلام: قال لایکون اللّعان الا بنفی ولد و قال اذا قذف الرجل امرأته لاعنها (۱۸)؛ محمدبن مسلم از امام باقر یا امام صادق نقل می کند که

فرمود لعان آن جایی است که مرد نسبت زنا به همسر خود بدهد و فرزند موجود را از خود نفی نماید و بگوید: او از آن من نیست در این صورت پس از انجام مراسم لعان فرزند از مرد نفی می‌گردد و میان زن و مرد برای همیشه جدایی می‌افتد و حرام مؤبر می‌گردند. اما قذف به بیگانه که فردی دیگری را متهم به زنا و یا لواط نماید، در صورت عدم اثبات و مطالبه متهم، قاذف، محکوم به هشتاد تازیانه می‌گردد.

شرایط قاذف

البته باید دانست که قذف در رابطه با اشخاص قذف کننده شرایط خاص خود را دارد؛ به این معنی که افراد بالغ عاقل با افراد نابالغ حکم متفاوت دارند. حکم درباره نابالغین تعزیر است اما درباره بالغین حدّ است که همان هشتاد تازیانه باشد و درباره افراد بالغ نیز میان پدر و دیگران فرق است، به این صورت که اگر پدر قاذف باشد حدّ بر او جاری نمی‌شود بلکه جزای او تعزیر است و دلیل عدم اجراء حدّ درباره پدر آن است که پدر اصل است و همان گونه که در قتل پسر پدر قصاص نمی‌شود در حدّ جرائم هم محکوم نمی‌گردد، لکن به خاطر زشتی گفتار و به زبان آوردن چنین نسبت ناروایی تعزیر می‌شود. سند این حکم گذشته از رأی فقهاء که می‌گویند: لو قذف الاب ولده لم یحدّ و عزّر. نظر امام علیه السلام است که از او سؤال شده است که اگر پدری فرزند خود را قذف نماید حدّ نمی‌خورد بلکه تعزیر می‌شود، حکم آن چیست؟ او جواب داد اگر وی را می‌کشت قصاص نمی‌شد و اگر او را قذف نماید حدّ نمی‌خورد. قوانین جزایی جمهوری اسلامی نیز که برخاسته از فقه امامیه است، طبق روایات و آراء فقهاء شیعه قذف پدر را موجب حدّ او نمی‌داند. تبصره ماده ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: اگر پدری یا جدّ پدری فرزند را قذف کند تعزیر می‌شود، لکن فقهای اهل سنت دیدگاه‌های متفاوتی دارند. حنفی و حنبلی و شافعی می‌گویند: اذا قذف ولده و ان تنزل لم یجب الحدّ علیه سواء كان القاذف رجلاً او امرأة؛ هرگاه فرزند خود را قذف نماید حدّ بر او واجب نمی‌شود چه این که قاذف مرد باشد «پدر» یا زن باشد «مادر». اما مالک می‌گوید: یجب علیه الحدّ لعموم الایه و لانه حدّ فلا تمنع من وجوبه قرايه الولاده كالزنا (همان مأخذ)؛ حدّ بر قاذف نسبت به فرزند خود واجب می‌باشد، به دلیل عموم آیه مربوط به قذف که فرقی میان قاذف نسبی و اجنبی نمی‌گذارد. پس قرابت ولادتی مانع از اجراء حکم قذف درباره والدین نمی‌باشد چنان که اگر زنایی هم واقع شود قرابت مانع از اجراء حکم آن نمی‌گردد. ناگفته نماند که فقهاء اهل سنت فرقی میان قاذف پدر و مادر نمی‌گذارند، در حالی که فقهاء شیعه قاذف پدر را مستحق حدّ نمی‌دانند، اما درباره قذف مادر می‌گویند: و یحدّ الامّ لو قذفت ولدها و کذا الاقارب؛ اگر مادر فرزند خود را قذف نماید، حدّ بر او واجب می‌شود، چنان که سایر بستگان نیز چنین می‌باشند. قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۱۴۹ می‌گوید: هرگاه خویشاوندان یکدیگر را قذف کنند محکوم به حدّ می‌شوند و در تبصره آن ماده، پدر را منها کرده و می‌گوید: اگر پدر یا جدّ پدری فرزندش را قذف کند تعزیر می‌شود. آنچه ذکر شد در رابطه با قاذف بالغ اعم از خویش و بیگانه بود اما قاذف نابالغ هر چند از نظر تکلیف و عدم مسئولیت کیفری حدّ بر او جاری نمی‌شود، اما از نظر زشتی گفتار و تجرّی به حرمت دیگران مستحق تعزیر می‌باشد؛ چنان که محقق می‌گوید: فلو قذف الصبی لم یحدّ و عزّر؛ هرگاه کودکی کسی را قذف کند حدّ او زده نمی‌شود اما تعزیر می‌گردد. ماده ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی نیز می‌گوید: هرگاه نابالغ ممیز، کسی را قذف کند، به نظر حاکم تأدیب می‌شود.

شرایط مقذوف

با توجه به این که قذف از مقوله اضافه است و قائم به دو طرف می‌باشد، از این جهت دارای دو رکن و یک ربط می‌باشد، یک رکن آن قاذف است که وضعیت او بیان گردید. رکن دوم مقذوف است که او نیز مانند قاذف دارای شرایطی است که با وجدان آن شرایط مستحق مطالبه حدّ قذف از قاذف می‌باشد. فقهاء می‌گویند: و یشرط فیهِ الاعصان و هو هنا عبارة عن البلوغ و کمال العقل و الحرّیه و الاسلام و العفه فمن استكملها وجب بقذفه الحدّ و من فقدھا او بعضها فلا حدّ و فیهِ التعزیر.

مقذوف لازم است که محصن باشد و منظور از احصان در باب قذف آن است که بالغ و عاقل و حرّ و مسلمان و پاکدامن باشد. پس در صورتی که این ویژگی‌ها را دارا بود، با قذف او حدّ بر قاذف واجب می‌گردد و هر کس فاقد آن اوصاف یا فاقد برخی از آن‌ها باشد حدّ بر او واجب نیست بلکه باید تعزیر شود. لزوم وجود اوصاف پنجگانه مذکور که موجب حدّ قاذف می‌گردد، در مقذوف مورد اتفاق فقهاء شیعه و سنی می‌باشد. ابن رشد می‌گوید: و اما المقذوف فاتفقوا علی أنّ من شرطه ان یجتمع غیر خمسہ اوصاف و هی البلوغ و العقل و الحرّیه و العفاف و الاسلام؛ راجع به مقذوف فقهاء اتفاق نظر دارند که از جمله شرایط مقذوف آن است که پنج صفت در او گرد آمده باشد این پنج صفت عبارت هستند از: بلوغ، عقل، حریت، پاکدامنی و اسلام.

ماده ۱۴۶ قانونی نیز مطابق رأی فقهاء تدوین شده است. ماده ۱۴۶ می‌گوید: قذف در مواردی موجب حدّ می‌شود که قذف کننده بالغ و عاقل و مختار و دارای قصد باشد و قذف شونده نیز بالغ و عاقل و مسلمان و عفیف باشد. در صورتی که قذف کننده و یا قذف شونده فاقد یکی از اوصاف فوق باشد، حدّ ثابت نمی‌شود. در این ماده در رابطه با مقذوف قید حریت حذف شده است و در واقع چهار صفت ذکر شده و لیکن این به آن معنی نیست که قانون قید حریت را لازم نمی‌داند بلکه یا حذف چاپی است و یا از این باب است که امروز بردگی

رسم نیست و عملاً برده ای وجود ندارد تا قید حریت به عنوان قید اخراجی ذکر شود، به عبارت دیگر سالبه به انتفاء موضوع می باشد. و اما شرایط ربط که قذف باشد اصولاً با نسبت زنا و لواط محقق می شود و موجب حد می گردد و الا سایر الفاظ ناروا که موجب وهن مقدوف می شود باعث حد نمی گردد بلکه باید تعزیر شود.

تکرار قذف

از جمله مسائلی که به قذف مربوط می شود آن است که هرگاه قذف تکرار شود آیا باعث تکرار حد می گردد یا این که تنها قاذف مستحق یک حدّ می باشد؟ در پاسخ به این مسئله باید توجه داشت که اولاً تکرار قذف به چند صورت، ممکن است تحقق یابد: الف آن که از چند نسبت تکرار شود، فی المثل گفته شود یازانی یا لاطی یا سارق. ب از یک نسبت تکرّر یا بد مانند یازانی یا زانی الخ. ثانیاً تکرار یک وقت قبل از صدور حکم و اجراء آن است و یک وقت بعد از صدور حکم و اجرا می باشد که هر کدام از این ها دارای حکم مختص به خود می باشد که در روایت تفصیل آن بیان گردیده است محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یقذف الرجل فیجلبد فیهود علیه بالقذف فقال ان قال له ان الذی قلت لک حق لم یجلد و ان قذفه بالزنا بعد ما جلد فعليه الحدّ و ان قذفه قبل ما یجلد بعشر قذفات لم یکن علیه الا حدّ واحد؛ محمد بن مسلم از امام باقر درباره مردی که مرد دیگری را قذف می کند و تازیانه می خورد و مجدداً او را قذف می کند سؤال کرده است، امام فرمود: اگر قاذف به مقدوف بگوید آنچه درباره تو گفتیم به جا بوده است در این صورت مجدداً حدّ زده نمی شود. اما اگر پس از آن که برای قذف نخست حدّ زده شد مجدداً او را به زنا قذف نماید حدّ بر او واجب است و اگر قبل از آن که حدّ بخورد ده مرتبه هم قذف نماید تنها یک حدّ بر او واجب است.

آن چه از این روایت استفاده می شود آن است که تکرار قبل از اجراء حدّ با تکرار بعد از اجراء حدّ فرق دارد، الا این که تکرار قبل از اجرا ممکن است از نوع واحد باشد یا از قذفهای مختلف که اطلاق ذیل روایت اقتضاء می کند. در هر صورت یک حدّ بیش تر لازم نیست، لکن برخی از فقها تعدد قذف را به عنوان تعدد سبب، موجب تعدد حدّ دانسته و به این اطلاق عمل نکرده و آن را به تفصیل روایات دیگر ارجاع داده اند. صاحب جواهر می گوید: لو تعدد المقدوف به للواحد کان قذفه مرّه بالزنا و اخرى باللواط و ثلثه بانه ملوط به فقی کشف اللثام علیه لکل قذف حدّ و ان لم یتخلل الحد - و لادلیل علی تداخلها؛ اگر نسبت قذف برای یک نفر متعدد بشود، مثل این که یک مرتبه او را به زنا و بار دیگر به لواط و مرتبه سوم به مفعول واقع شدن نسبت بدهد. صاحب کشف اللثام، «فاضل هندی» می گوید: برای هر قذفی هر چند حدّی فاصله نشده باشد حدی بر قاذف واجب است و دلیلی بر تداخل اسباب هم وجود ندارد که گفته شود برای تمامی آن ها یک حدّ کفایت می کند، پس برای هر قذفی حدّی لازم است بنابراین برای قذفهای متعدد هر چند حدّی فاصله نشده باشد حدود متعدد اجرا خواهد شد. لکن ابن رشد از فقهای اهل سنت ظاهراً مانند اطلاق روایت خاصه بیان می کند و می گوید: فانهم اتفقوا علی انه اذا قذف شخصاً واحداً مراراً کثیره فعليه حدّ واحد اذا لم یجد بواحد منها و انه ان قذف فحدّ ثم قذفه ثانیه حدّ حدّاً ثانیاً؛ فقها اتفاق نظر دارند بر این که هرگاه کسی شخصی را چندین مرتبه قذف کند در صورتی که برای هیچ یک از آن ها حدّ نخورده باشد یک حدّ واجب است و اگر قذف کرده و حدّ خورده و سپس بار دوم او را قذف نماید، مجدداً باید حدّ بخورد. از عبارات فقهای اهل سنت بر می آید که فرقی میان تعدد قذف از نوع واحد یا مختلف نیست و فقط ملاک فاصله و عدم فاصله حدّ میان قذفها می باشد. ماده ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی که مطابق رأی امثال کشف اللثام تدوین شده است می گوید: هرگاه یک نفر را چند بار به یک سبب مانند زنا قذف کند فقط یک حدّ ثابت می شود و ماده ۱۶۰ می گوید: هرگاه یک نفر را به چند سبب مانند زنا و لواط قذف کند، چند حدّ ثابت می شود.

یکسانی حکم قذف و اجرای آن در مطلق قاذفین

از نظر این که حکم قذف دارای کم و کیف است و قاذفین نیز از نظر جنسیت و موقعیت متفاوت می باشند جای این سؤال است که حکم قذف زن و مرد و حرّ و عبد از نظر کم و کیف یکسان است یا این که مانند برخی از احکام جزایی دیگر مانند رابطه نامشروع متفاوت می باشد. در روایات که اصولاً مدرک و سند این احکام می باشند فرقی میان زن و مرد و حرّ و عبد در کم و کیف اجرای حکم قذف لحاظ نشده است و بلکه یکسان بیان گردیده است. در رابطه با کم و مقدار آن روایات (۹)؛ زن و مرد و حدّ و عبد را مشمول یک اندازه حدّ معرفی می کند که همان هشتاد تازیانه باشد و رأی و نظر فقهاء شیعه نیز مطابق روایات مورد اشاره می باشد. محقق می گوید: حدّ ثمانون جلد حرّاً کان او عبداً؛ هشتاد تازیانه است قاذف حرّ باشد یا عبد. و صاحب جواهر در شرح عبارت محقق می گوید: ذکر او انشی کتاباً و سنه و اجماعاً؛ مرد باشد یا زن و این حکم از نظر کتاب (قرآن) و سنت و اجماع فقها مورد اتفاق می باشد.

ماده ۱۴۰ نیز می گوید: حدّ قذف برای قذف کننده مرد یا زن هشتاد تازیانه است. اما فقهای اهل سنت در رابطه با کمیت حدّ قذف درباره حرّ و عبد اختلاف نظر دارند. ابن رشد می گوید: فانهم اتفقوا علی انه ثمانون جلده للقاذف الحرّ لقوله تعالی - ثمانین جلده و اختلفوا فی العبد بقذف الحرّ: کم حدّه؟ فقال الجمهور من فقهاء الامصار حدّه نصف حدّ الحرّ و ذلک اربعون جلده؛ فقها اتفاق نظر دارند که حدّ قاذف

حرّ هشتاد تازیانه است به دلیل سخن خداوند که می‌گوید: هشتاد تازیانه است، اما درباره عیدی که حرّی را قذف می‌کند اختلاف نظر دارند. مشهور از فقها حدّ قاذف عبد را نصف حدّ قاذف حرّ که چهل تازیانه باشد بیان می‌کند.

در رابطه با کیفیت اجرای حدّ در مورد قاذف و خود اجرا در روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که: قال امیرالمؤمنین علیه السلام امر رسول الله صلی الله ان لا ینزیح شیء من ثیاب القاذف الا الرداء؛ حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا دستور داد جز ردای هیچ لباسی از تن قاذف کنده نشود. در این روایت مشخص می‌کند که نباید قاذف را برهنه کرد و کیفیت وضعیت او را هنگام اجرای حدّ بیان می‌کند و زن و مرد و حرّ و عبد هم یکسان می‌باشند. در روایت اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام کیفیت ضرب را نیز بیان می‌کند: عن ابی عبدالله قال: یجلد الزانی اشدّ الحدین قلت فوق ثیابه؟ قال لا ولكن یخلع ثیابه قلت فالمفتری قال ضرب بین الضربین فوق الثیاب یضرب جسده کله (همان)؛ اسحاق از امام صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: زانی از دو نوع تازیانه سبک و سنگین شدیدترین آن را می‌خورد. می‌گوید: گفتم از روی لباس، فرمودند: بلکه لباس او کنده می‌شود. می‌گوید: گفتم تهمت زن و قاذف چگونه حد زده می‌شود، فرمود: حد وسط میان ضرب شدید و خفیف آن هم از روی لباس بر تمام بدن او. فقها نیز می‌گویند: و یجلد بثیابه ولا یجرد و یقتصر علی المتوسط _ و یشهر القاذف لتجنب الشهاده؛ با لباس او را تازیانه می‌زنند و برهنه نشود و بر ضرب متوسط هم اکتفا می‌شود و قاذف را سرشناس کنند تا از استشهاد او اجتناب نشود. حرکت قانون مجازات اسلامی هم در همین راستا است. ماده ۱۵۵ می‌گوید: تازیانه بر روی لباس متعارف و به طور متوسط زده می‌شود. نکته ای که در رابطه با اجرای حدّ بر بدن قاذف لازم به تذکر است آن است که هر چند در روایات مربوط به اجرای حدّ قاذف آمده است که حدّ بر تمام بدن او اجرا شود، اما در روایت حرّیز از امام باقر علیه السلام به عنوان تبصره آمده است که: انه قال یضرق الحدّ علی الجسد کله و یتضی الفرج و الوجد و یضرب بین الضربین؛ آن حضرت فرمود: حدّ بر تمام بدن قاذف پخش گردد و از زدن سر و صورت و عورت او خودداری شود.

در قانون مجازات اسلامی نیز این تذکر مورد ملاحظه قرار گرفته است. ماده ۱۵۶ می‌گوید: تازیانه را نباید به سر و صورت و عورت قذف کننده زد. نکته دیگری که در این رابطه شایان ذکر است آن است که اسلام ضمن تأکید بر تنبیه بزهکار حقوق انسانی بزهکار را نیز مد نظر قرار داده و این سه موضع حساس که آسیب پذیرتر از سایر اعضای بدن است و در مقام ضربه با درد بیش تر همراه است را استثناء کرده و از وارد آوردن تازیانه هنگام اجرای حدّ منع نموده است.

حقیقت حدّ قذف

تردیدی نیست که قذف موجب حدّ پذیری قاذف می‌گردد و قاذف با القاء نسبت ناروا، خود را مدیون نموده و مستحق مجازات می‌باشد. سؤالی که در این بحث مطرح است آن است که حدّ قذف، حق الله است تا به مدعی العموم و حاکم شرع مربوط باشد، یا این که حق الناس است که در زمان مقذوف، حق مطالبه از آن او است و پس از مرگ وی بوراث او منتقل می‌گردد. در روایات مربوطه آن را حق الناس معرفی نموده است. عن ابی عبدالله قال: اذا قذف العبد الحرّ جلد ثمانین و قال هذا من حقوق الناس (۱۹)؛ از امام صادق روایت شده است که آن حضرت فرمود: هرگاه عیدی حرّی را قذف نماید هشتاد تازیانه خواهد خورد و فرمود این حدّ قذف از حقوق الناس می‌باشد. فقهای امامیه نیز به پیروی از روایات خاصه، آن را حق الناس می‌دانند. محقق می‌گوید: حدّ القذف موروث یرثه من یرث المال من الذکور و الاثاث عد الزوج و الزوجه؛ حدّ قذف ارث برده می‌شود. تمام کسانی که از متوفی ارث مالی می‌برند زن یا مرد غیر از زوج و زوجه، آن را به ارث خواهند برد و حق مطالبه آن را دارند. قانون مجازات اسلامی نیز با تبعیت از روایات و آراء فقها آن را حق الناس شناخته است. ماده ۱۶۳ می‌گوید: حدّ قذف اگر اجرا یا عفو نشود به وراث منتقل می‌گردد و ماده ۱۶۴ نیز می‌گوید: حق مطالبه حدّ قذف به همه وارثان به جز زن و شوهر منتقل می‌شود و هر یک از ورثه می‌توانند آن را مطالبه کنند، هر چند دیگران عفو کرده باشند. فقها اهل سنت نیز اصولاً آن را حق آدمی دانسته‌اند. ابن رشد می‌گوید: و عمده من رأى انه حق للادمیین و هو الاظهر ان المقذوف اذا صدقه فیما قدفه به سقط عنه الحدّ؛ و عمده کسانی که حدّ را حق آدمها می‌دانند که این نظریه روشن تر و قوی تر است می‌گویند: هرگاه مقذوف، قاذف را نسبت به قذف تصدیق کند، حدّ از قاذف ساقط می‌شود. معنی این سخن آن است که اگر حدّ قذف، حق الله بود، با تصدیق مقذوف، حدّ از قاذف ساقط نمی‌گردید.

اثر منفی قذف در شخصیت قاذف

قذف به دلیل اینکه یک تجاوز ظالمانه در حق مقذوف است، گذشته از آن که موجب مجازات بدنی قاذف می‌گردد، باعث آسیب رسیدن به اعتبار و شخصیت او نیز می‌شود. به این معنی که قاذف با ارتکاب قذف، کذب و دروغ گویی و پای بند نبودن به احکام الهی و اخلاقی خود را برملا می‌کند و از اعتبار لازم می‌افتد و در کارهایی که شاهد و گواه لازم است کلام او از اعتبار ساقط است: ابی الصباح کنانی قال: سئل ابا عبدالله علیه السلام عن القاذف بعد ما یقام علیه الحدّ ما توبته؟ قال یکذب نفسه قلت ارأیت ان الکذب نفسه و تاب اتقبل

شهادته قال لفهم؛ ابی صباح می گوید: از امام راجع به قاذف سؤال کردم؛ پس از آن که حدّ بر او جاری می شود توبه او چگونه است؟ امام پاسخ داد، خود را تکذیب کند. می گوید: گفتم اگر خود را تکذیب کند و توبه نماید آیا شهادت او قبول می شود؟ امام فرمود: آری. در این پرسش و پاسخ دقیقاً روشن شده است که حدّ قذف یکی از مجازات قاذف است و با اجرای آن قاذف تطهیر نمی گردد بلکه آلودگی روحی و فکری او هنوز باقی است و در نتیجه از نظر اعتبار، فرد ساقط شده ای می باشد، مگر این که جریمه دوم را نیز بپردازد و آن تکذیب خود و تحمل رنج برگشت از ارتكابی است که شده است که با تکذیب و توبه مجدداً شخصیت او اعاده می گردد و در مجامع عمومی مورد استفاده قرار می گیرد. فقهای امامیه نیز می گویند: تقبل شهاده القاذف و لو تاب قبلت و حدّ التوبه ان یکذب نفسه؛ شهادت قاذف پذیرفته نیست و اگر توبه کند شهادت او قبول است و حدّ توبه او این است که خود را تکذیب کند و بگوید آن چه درباره مقذوف گفتم دروغ بوده است. فقهای اهل سنت مالکی و شافعی و حنبلی می گویند: اگر پس از اجرای حدّ توبه کند شهادت او قبول است اما حنفی می گوید: (تقبل شهادته اذا حدّ و ان تاب و لا ترد شهادته قبل الجلد و ان لم یتب)؛ شهادت قاذف در صورتی که حدّ بخورد هر چند توبه کند قبول نیست اما قبل از حدّ خوردن هر چند توبه نکرده باشد شهادت مردود نمی باشد. ابوحنیفه علت عدم قبول شهادت قاذف را بعد از حدّ هر چند توبه کرده باشد ذیل آیه چهار سوره نور قرآن دانسته که می فرماید: و لا تقبلولهم شهاده ابدأ و اولئک هم الفاسقون؛ الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم؛ هرگز شهادت قاذفین را قبول نکنید و اینان از دین بیرون رفتگان هستند مگر آنهایی که بعد از قذف توبه کرده و به اصلاح خود پرداخته که خداوند آمرزنده و مهربان است. وی می گوید: استثناء در آیه تنها برای رفع فسق است نه این که شامل عدم قبول شهادت هم بشود. پس شهادت قاذف پس از اجرای حدّ هر چند توبه کند قبول نیست و توبه تنها فسق او را زایل می نماید.

آثار تخریبی قذف در مقذوفین

چنان که در آغاز بحث بیان شد قذف در حکم تیری است که از ناحیه قاذف به طرف مقذوف پرتاب می گردد و قهراً آثار تخریبی خود را در مقذوف با در نظر گرفتن شعاع آن وارد می سازد یعنی شخصیت مقذوف را می کوبد، نسب وی را زیر سؤال می برد، حقوق و میراث و مزایای اجتماعی او را متزلزل و احياناً ویران می سازد و به عبارت دیگر یک جنگ ناخواسته و نامشروعی است که سازمان شخصیتی، خانوادگی، حقوقی و اجتماعی مقذوفین را بمباران می نماید. لذا اسلام به عنوان دفاع از حرمت انسانی و پاسداری از شرافت بشری در پیشگیری از قذف و رفع آن، پس از قذف اقدام هشدار و حقوقی خود را مجدداً انجام داده است. قرآن در سوره نور در آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ افراد را از ارتکاب قذف شدیداً بر حذر می دارد و پیامد آن را خطرناک معرفی می کند. حضرت رضا علیه السلام در پاسخ نامه محمدبن سنان راجع به حکم قذف مرقوم فرموده: و حرم الله قذف المحصنات لما فيه فساد الانساب و نفی الولد و ابطال الموارث و ترک التریبه و ذهاب المعارف و ما فيه من الکبائر و العلل التي تؤدی الى فساد الخلق؛ که خداوند قذف پاکدامنان را برای این تحریم نموده است که قذف مستلزم تباهی نسب، نفی ولد، از میان بردن ارث، کنار گذاشتن تربیت، مراقبت فرزند، نابودی فرهنگ و گناهان بزرگ و عللی است که منجر به تباهی مردم می گردد. امام در این پاسخ نامه پیامدهای ناگوار از قذف را برشمرده است نشان داده که قذف چه بلایی به سر مقذوفین خصوصاً و جامعه عموماً می آورد. از این زاویه است که اسلام در دفع آن با اخطارهای شدید به مقابله پرداخته است. از امام باقر نقل شده است که فرمود: پدرم فرمود: جائت امرأه الى رسول الله فقالت يا رسول الله اني قلت لامتي يازانية فقال هل رأيته عليها زنا؟ فقالت: لا فقال اما انها ستقاد منك يوم القيامة فرجعت امتهّا فاعطتها سوطاً ثم قالت اجلديني فابت الاقه فاعتقتها ثم اتت الى التّبي فاخبرته فقال ان يكوبه (حر عاملی، همان)؛ زنی به حضور رسول خدا رسید و گفت یا رسول الله من به کنیز خود گفتم زناکار. پیامبر فرمود: آیا تو زنی او را دیدی؟ پاسخ داد نه. پیامبر فرمود: بدان که او از تو روز قیامت انتقام می گیرد. آن زن هنگامی که این سخن را از پیامبر شنید، پیش کنیز خود برگشت و تازیانه ای به او داد و گفت: مرا تازیانه بزن. کنیز از پذیرش این دستور خودداری کرد. سپس آن زن کنیز را آزاد کرد و به خدمت پیامبر رسید و جریان را برای پیامبر بیان کرد. رسول خدا فرمود: امید است این آزادی، آن جزا را جبران کند. در کلام دیگر پیامبر فرمود: من رضی محصناً او محصنه احبط الله عمله و جلده يوم القيامة سبعون الف ملك من بين يديه و من خلفه ثم يومر به الى النار (۲۰)؛ کسی که به مرد پاکدامن یا زن پاکدامنی نسبت زنا یا لواط بدهد، خداوند اعمال خوب او را باطل می کند و روز قیامت هفتاد هزار فرشته از جلو و عقب او را تازیانه می زنند و سپس به آتش جهنم در می افتد. شاید رمز این همه جزا و کیفر برای قاذف همان باشد که در کلام امام رضا علیه السلام نیز آمده بود که «قذف در حقیقت شخصیت کشی مقذوفین است و شعاع این زیان و جسارت به اساس خانواده آسیب جبران ناپذیر وارد می سازد.

نتیجه گیری

قذف در حکم تیری است که از ناحیه قاذف به طرف مقذوف پرتاب می‌گردد و قهراً آثار تخریبی خود را در مقذوف با در نظر گرفتن شعاع آن وارد می‌سازد یعنی شخصیت مقذوف را می‌کوبد، نسب وی را زیر سؤال می‌برد، حقوق و میراث و مزایای اجتماعی او را متزلزل و احیاناً ویران می‌سازد و به عبارت دیگر یک جنگ ناخواسته و نامشروعی است که سازمان شخصیتی، خانوادگی، حقوقی و اجتماعی مقذوفین را بمباران می‌نماید. لذا اسلام به عنوان دفاع از حرمت انسانی و پاسداری از شرافت بشری در پیشگیری از قذف و رفع آن، پس از قذف اقدام هشداری و حقوقی خود را مجدانه انجام داده است. قوانین جزایی جمهوری اسلامی نیز که برخاسته از فقه امامیه است، طبق روایات و آراء فقهاء شیعه قذف پدر را موجب حدّ او نمی‌داند.

منابع و مراجع

- [۱] علی اکبر دهخدا، لغت نامه، تهران، چاپ سیروس، انتشارات فردا، ۱۳۳۵ شمسی، ج ۱۸، ص ۳۷۸.
- [۲] محمد معین، فرهنگ فارسی، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۳۴۲.
- [۳] فرهنگ فشرده سخن، به سرپرستی دکتر حسن انوری، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۴۴.
- [۴] لوپس، فرهنگ بزرگ جامع نوین (عربی بفارسی) (ترجمه المنجد لوپس معلوف با اضافات)، مترجم احمدسیاح، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۲۶.
- [۵] القاسم ابن الحسین بن محمد الراغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، چاپ دوم، دفتر نشرالکتاب، ۱۴۴۰ق. ص ۱۰۹.
- [۶] فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش، ج ۳، ص ۳۳.
- [۷] ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران، دار الکتب السلامیه، ۱۳۷۴ ج ۲، ص ۱۷۲.
- [۸] سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲، ج ۴، ص: ۳۳۷.
- [۹] وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۳۲ و حدیث ۱، ص ۴۳۴.
- [۱۰] بقره، آیه ۲۲۹.
- [۱۱] بقره، ۲۳۰.
- [۱۲] توبه، آیه ۹۷.
- [۱۳] طلاق، آیه ۱.
- [۱۴] البقره، آیه ۱۸۷.
- [۱۵] نساء، آیه ۱۳.
- [۱۶] المجادلۃ، آیه ۴.
- [۱۷] النساء، آیه ۱۴.
- [۱۸] همان، ص ۶۰۴.
- [۱۹] همان، ص ۴۳۵.
- [۲۰] همان ص ۴۳۱.